

گوشه‌ای از تاریخ فرهنگ جدید ما

اولین دبستان در شهر زنجان کی و چگونه تأسیس شد؟

فروهوشی (مترجم همایون) از خدمتگزاران قدیم و بسیار صمیم فرهنگ است و چندین مجلد کتاب سودمند تألیف یا ترجمه کرده که بعضی آنها سالیان دراز در مدارس سراسر کشور تدریس می‌شده است. وی بیشتر عمر خویش را به تعلیم و تربیت فرزندان این سرزمین صرف کرده است. بسیاری از استادان، پزشکان، مهندسان، شخصیتهای بزرگ فرهنگی و غیر فرهنگی افتخار شاگردی این معلم دانشمند و خوشخوی و مهربان را دارند و در مکتب این بزرگوار مرد، درس مردمی آموخته‌اند. فروهوشی از دوران پرافتخار معلمی خود خاطراتی شیرین و آموزنده دارد که همه شنیدنی و دلنشین است و این مقاله در باره چگونگی تأسیس اولین مدرسه در زنجان و خدمت‌وی در آن مدرسه است.

ناصرالدین شاه که پنجاه سال بر ایران سلطنت کرد در تمام مدت سلطنت خود با گسترش معارف جدید و آزادی موافق و مساعد نبود زیرا می‌ترسید مردم اندک اندک هشیار و بیدار شوند، به آزادی بگرایند، و او نتواند به دلخواه و هوس خویش پادشاهی کند. ۱ درست است که مدرسه دارالفنون ۲ به همت و پایمردی نایب‌الذکر بزرگ ایران میرزا تقی‌خان امیر کبیر به زمان پادشاهی ناصرالدین شاه تأسیس یافت و او به ایجاد این کانون بزرگ علمی رضا داد و تا امیر کبیر صدراعظم بود ظاهراً از آن حمایت می‌کرد، اما همینکه گمان برد شاید شاگردان مدرسه از اوضاع و احوال مردم آزادجهان با خبر شوند و تجددخواه و آزادی طلب بار آیند از حمایت خویش باز ایستاد و با همه کوششی که روشنفکران در کار گشایش شعبه علوم سیاسی و حقوق در مدرسه دارالفنون کردند ستمشان بی‌فایده ماند.

۱ - ناصرالدین شاه شب سه‌شنبه ۶ ماه صفر سال ۱۲۴۷ قمری، مطابق با ۱۷ ژوئیه سال ۱۸۳۱ میلادی پا به دنیا نهاد، شب شنبه ۲۲ ذی‌قعدة سال ۱۲۶۴ قمری - ۲۰ سپتامبر ۱۸۴۸ پس از پدرش محمدشاه که شب چهاردهم شوال ۱۳۶۴ وفات یافت به پادشاهی نشست و دو ساعت بعد از ظهر جمعه ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ برابر اول‌ماه مه ۱۸۹۶ به تیر میرزا رضا کشته شد.

۲ - مدرسه دارالفنون در پنجم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ تأسیس یافت و هفت تن از معلمان بزرگ اطریشی و چند نفر از دانشمندان ایرانی که تحصیلات عالی خود را در اروپا به پایان رسانده بودند در آن به تدریس پرداختند. پس از مدتی چند تن معلم آلمانی و فرانسوی و ایتالیائی نیز به این گروه استادان پیوستند. شاگردان دارالفنون برای تکمیل تحصیل می‌کردند و لباس متحدالشکل و غذای ظهر نیز به آنان داده می‌شد.

رشته‌های تحصیلی مدرسه در آغاز تأسیس داروسازی، پزشکی و جراحی، معدن‌شناسی پیاده نظام، سوار نظام، مهندسی و توپخانه بود.

امیر کبیر بانی دارالفنون سیزده روز پس از تأسیس دارالفنون به دستور ناصرالدین شاه، شاه جوان نا آگاه کشته شد.

مظفرالدین شاه ۱ پسر و جانشین ناصرالدین شاه شاید بسبب اینکه رنجور و کم توان بود بطبع آرام و رؤف بود. خودش برای نشر معارف جدید اقدامی نکرد اما از مجاهدت روشنفکران در این راه جلوگیری نکرد و اگر میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم یا بعضی درباریان متنفذ خار راه پیشرفت دانش و هنر و نشر افکار آزادیخواهی شدند او گناه زیاد نداشت.

اصولاً مظفرالدین شاه سست و بیحال بود و حوصله نداشت که بدین مسائل اساسی توجه و اعتنا کند. شاید هم وقتی سر حال بود به دلش می گذشت کاری کند که در زمان سلطنتش تحولاتی در کشورش ظهور پیوندد اما این افکار زودگذر بود و خودش می دانست مفسدانی که در میانش گرفته اند مجال و فرصت انجام کار خیری بدون می دهند.

مرحوم مهدیقلی خان مخبرالسلطنه (هدایت) در کتاب خاطرات و خطرات آنجا که از سفر خود به چین و ژاپن سخن در میان آورده می گوید: «... گاه این فکر برای من می آمد که اصرار مظفرالدین شاه در مراجعت من برای کسب اطلاع از اوضاع ژاپن است که دولت آسیایی است و ترقیات اروپائی کرده است. زودتر بروم بگویم، شاید اثری داشته باشد. میدانم شاه مایل اصلاح هست لیکن اصلاح مانع منافع حواشی است، نخواهند گذارد چنانکه نگذاشتند...»

... در موارد شرفیابی شاه از ژاپن می پرسند لیکن از استماع حرفهای سیاسی استنکاف دارند. روزی خواستم از «مارکی ایتو» و اقدامات او در کار ژاپن صحبت کنم فرمودند از نباتاتش بگو! و امری که در آن وارد نبودم گیاهشناسی بود.

... نوبتی در فرح آباد مشرف شدم! جر گهای معناد دور شاه را گرفته بودند و همه روی زمین نشسته. مجلس به مزاح می گذرد. از من پرسیدند پسر بحرینی بد گل تراست یا ژاپنیا؟ می بایست عرض کرد که به بدتر کیبی او در ژاپن ندیدم که تفریحی بشود. یادم از آرزوهای خودم آمد. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!..»

باری، عده ای از روشنفکران که به کم آزاری و نرمخوئی شاه آگاه بودند و امید داشتند اگر به آرامی در راه نشر معارف جدید گام بردارند سر در این کار نمی نهند دورهم جمع آمدند و انجمنی بنام انجمن معارف تشکیل دادند مرحوم محمد حسین فروغی ملقب به ذکاءالملک، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، حاج شیخ مهدی کاشانی، حاج حسین آقا ملک و احتشام السلطنه از جمله اعضای این انجمن. و همه مردمانی خوشنام و از دودمان اصیل بودند. محل تشکیل انجمن در یکی از اتاقهای مدرسه دارالفنون بود. اعضای انجمن هفته ای یک بار جمع می آمدند و با هم مشورت می کردند.

بی مناسبت نیست بگویم در آن زمان ذهن عامه مردم برای پذیرفتن فرهنگ جدید آماده نبود، و افراد بسیار از طبقات مختلف، خاصه مظاهران مقام روحانیت و متنفذانی که سود خویش را در نادانانی و گمراهی مردم می دانستند باتمام نیرواز جنبشهای فرهنگی جلوگیری می کردند. هر کس در اندیشه تأسیس مدرسه می افتاد کافر و بی دین خوانده می شد

۱ - مظفرالدین شاه روز جمعه ۱۴ جمادی الثانی ۱۲۶۹ قمری تولد یافت و شش ساعت گذشته از شب چهارشنبه ۲۴ ذی قعدة سال ۱۳۲۴ قمری (۱۲۸۵ شمسی) در گذشت.

و به تحریک همین عناصر زشتکار مورد بی حرمتی قرار می گرفت .
 دو روز بعد از آنکه مدرسه کمالیه کشوده شد و مرتضی خان مدیر مدرسه از کوجهای
 می گذشت تا به مدرسه برود از بام خانهای طشتی پراز خاکستر داغ بر سرش ریختند ، مرد
 بزرگوار سر بالا نکرد ، چیزی نگفت و گذشت .

مترجم همایون نقل می کند :

یک روز که در همین مدرسه کمالیه درس می دادم یکی از فراشهای دارالفنون آمد و گفت
 انجمن معارف پیغام فرستاده که امروز به محل انجمن بیائی . رفتم . اعضای انجمن همه حاضر
 بودند . مرحوم دولت آبادی رو به من کرد و گفت : « وزیر همایون ، همان کسی که با
 ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به اروپا سفر کرده ، حاکم زنجان شده و می خواهد در آنجا
 مدرسه ای تاسیس کند . مدیری مدیر و مردم دار و هوشمند و لایق خواسته و ما کسی را بهتر از
 تو نیافته ایم ! باید بروی و این خدمت بزرگ را عهده دارشوی ، گفتم : شما با اینکه در پایتخت
 زندگی می کنید و با مردمان نسبتاً چیز فهم و روشنفکر سروکار دارید برای باز کردن مدرسه
 بادها مشکل روبرو شده اید ، به تحریک مفسدان و بدخواهان معارف تکفیرتان می کنند ،
 بی دین خطابان می کنند و کسی حامی شما نیست من چطور به زنجان بروم و مدرسه باز کنم ؟
 عالم نمایان مردم فریب چه بلاها بر سرم می آورند ؟ »
 مرحوم فروغی^۲ رو بمن کرد و با لهجه اصفهانی با کمی تنبیر فرمود : « اگر شما

۱- مهدی خان وزیر همایون پس از مشروطیت لقب قائم مقام گرفت . و در کابینه اول
 که در تاریخ ششم ماه صفر ۱۳۲۵ تشکیل یافت وزیر تجارت شد . مهدی خان پسر ابوطالب
 (فرخ خان امین الدوله) پسر احمد ، پسر قاضی معین الدین ، پسر قاضی احمد ، پسر قاضی
 عبدالمطلب غفاری است . از کارهای بزرگ فرخ خان امین الدوله پدر وزیر همایون ، پیشنهاد
 اعزام ۴۲ نفر برای تحصیل در خارجه بود که بالاخره با همه دشواریها و تحریکاتی که در میان
 بود انجام پذیرفت .

۲- میرزا محمد حسین ادیب اصفهانی پسر آقا محمد مهدی ارباب ، پسر حاج محمد رضا
 پسر حاج میرزا کاظم ، پسر میرزا کوچک ، (میرزا کوچک بسال ۱۱۴۸ روز تاجگذاری نادر
 شاه در دشت مغان حاضر و نماینده مردم اصفهان بود) پسر میرزا ابوتراب ، پسر میرزا محسن
 پسر میرزا جواد ، پسر حاج ملا مؤمن اصفهانی - بسال ۱۲۵۵ قهری در اصفهان تولد یافت
 پدرش محمد مهدی ارباب از بزرگان و دانشمندان زمان خود بود و در ریاضیات و نجوم
 تبحر داشت .

میرزا محمد حسین در جوانی به شیراز سفر کرد ، مدتی در جهرم و فسا و یزد زیست و
 از آن پس به کرمان افتاد . در زمان ورود او به کرمان و کیل الصلک که مردی با دوق و دانش
 دوست و هنر پرور بود حکومت کرمان داشت . محمد حسین خان که با وجود کم سالی صاحب
 فضل و دانش بود قصبه پرمغز و شیوائی در مدح و کیل الملک پرداخت .

توقف محمد حسین در کرمان زیاد بطول نینجامید ؛ پس از چندی به عتبات سفر کرد ،
 از آنجا به تهران رفت ، و محمد حسن صنیع الدوله (بعدها اعتماد السلطنه لقب یافت) که وزیر

جوانها به شهرها نروید ، چراغ دانش نیفزوید ، من پیر مرد بروم . این چه جوابست که می‌دهی؟»

سخن توام به مهر و خشم فروغی در من سخت اثر کرد . بی‌اختیار گفتم هر چه بادا باد می‌روم . رنگ روی فروغی که از خشم تاریک شده بود روشن شد ، از جایش برخاست مرا در آغوش کشید و فرمود : « حالا که می‌روی باید ترا با احترام و تجلیل بفرستم . من مستوفی دربارم ! از شاه لقبی برای من می‌گیرم . چون ترا وزیر همایون خواسته و پیش اومی‌روی بنظر من اگر لقب مترجم همایون را بپسندی بدنیست . برو کار سازی سفر کن ، به وزیر همایون می‌گویم هر ماه بیست و پنج تومان به تو حقوق بدهد . این مبلغ کم نیست .»

دیری نپایید به زنجان رفتم . وزیر همایون مردی بود فهمیده و دانش‌دوست و نسبت به زورگویان پر خاشاک . مردمان فهمیده تعریفش می‌کردند اما چون آخوند شهر به سببی با او دشمن بود پیروان و معتقدان او که همه از طبقه پائین برخاسته بودند نامش را به زشتی بر زبان می‌آوردند . این آخوند میان عامه نفوذ بسیار داشت . زن و فرزند نداشت . در خانه‌ای محقر با خدمتگزارش زندگی میکرد . غیر چند تن کسی را به خانه‌اش راه نمی‌داد و جز به وقت ضرورت از خانه بیرون نمی‌رفت . اما سبب دشمنی آخوند با وزیر همایون این بود که چند نفر از دزدان که به حبس حاکم بودند روزی دیوار زندان را شکافته فرار کردند و در خانه آخوند بست نشستند . وزیر همایون عده‌ای دنبال آنان به خانه آخوند فرستاد و مقصران را طلب کرد . آخوند به بهانه اینکه اینان در خانه من بست نشسته‌اند و در پناه منند ، از سپردن ایشان به فرستادگان حاکم سر باز زد . وزیر همایون تحمل این وهن نیاورد . چند تن سر باز

انطباعات ناصرالدین‌شاه بود او را به سلطان معرفی کرد . میرزا محمد حسین چند قمیده در مدح سلطان گفت و جوهر و استعداد و دانش و فضل خویش را به همه نشان داد . شاه از او خوشش آمد و فروغی لقبش داد . از آن زمان فروغی در وزارت انطباعات رسماً به کارهای دولتی آغاز کرد . بیشتر مقالات روزنامه‌های دولتی ایران و شرف و رسمی را او می‌نوشت و هر کتاب و دیوان شعر که در این زمان چاپ شد با نظر و اجازت فروغی بود و هم او تصحیح فرمود . به سال ۱۳۰۸ قمری ریاست دارالطباعة به وی واگذار شد و سه سال بعد به موجب دستخط شاه ذکاءالملک لقب گرفت .

فروغی از دوستان صمیم و مهربان میرزا ملک‌خان وسید جمال‌الدین بود و به زمان صدارت امین‌السلطان مدتی در زندان بود . پس از قتل ناصرالدین‌شاه - ذکاءالملک با اجازه مظفرالدین‌شاه به انتشار روزنامه تربیت آغاز کرد و این روزنامه مفید مدت ده سال انتشار یافت (تاریخ نشر آخرین شماره ۲۹ محرم ۱۳۲۵) غیر از این کتابهای : کلبه هندی ، سفر هشتاد روزه دوردنیا ، عشق و عفت ، عجایب زمین و آسمان را ترجمه فرمود .

پس از تأسیس یافتن مدرسه علوم سیاسی (سال ۱۳۱۷ قمری) ذکاءالملک به معلمی ادبیات و بسال ۱۳۲۳ به ریاست این مدرسه منصوب شد و تا سال ۱۳۲۵ که وفات یافت (عصر شنبه ۱۱ رمضان) با کوششی خستگی‌ناپذیر به خدمات ارزنده خود ادامه داد . آثار مشهور مرحوم فروغی در حد اعلاي قدرت و جزالت است و بسیاری از آنها به زبانهای فرانسه و عربی و هندی و انگلیسی ترجمه شده است .

فرستاد و به ایشان دستور داد به هر روی دزدان را به دارالحکومه آورند . آخوند در به روی سر بازان نگشود . آنان در خانه اش را شکستند ، دزدان را گرفتند و کت بسته باز آوردند . آخوند بر آشت و فرمان جهاد داد . مردم زنجان دکانها را بستند و به اداره حکومتی روی نهادند و غوغا بر آوردند . وزیر همایون چون فتنه را نزدیک دید عده ای سر باز بر بام اداره حکومتی فرستاد و گفت برای ترساندن مردم چند تیر هوائی رها کنند . مردم که جمعی بازاری و بیکاره بودند پراکنده شدند و هیا هو بیشتر کردند . وزیر همایون چون چاره ندید دستور تیراندازی بر مردم داد . چند تن کشته شدند و دیگران دردم فرار کردند .

باری ، روابط آخوند با وزیر همایون بدین سبب تاریک بود . هر چه حاکم می پسندید او روا نمی داشت و مردم را به دشمنی و طغیان و آشوبگری بر می انگیزت بهمین جهت وقتی مقدمات تأسیس مدرسه فراهم شد آخوند فتواداد که هر کس طفل خود را به مدرسه بفرستد کافراست . در چنین شرایط من به پشتیبانی حاکم و جانب داری اندکی افراد روشن بین و دانش دوست مدرسه را گشودم و برخلاف میل و پیش بینی آخوند عده ای استقبال کردند و اطفال خود را برای درس خواندن به مدرسه فرستادند .

خانه ای که از آغاز تأسیس برای مدرسه گرفته بودیم خوب و مناسب نبود بعلاوه وزیر همایون می ترسید روزی یا شبی او باش شهر به تحریک آخوند آنجا را آتش بزنند یا غارت و خراب کنند بهمین جهت قسمتی از اداره حکومتی را که بزرگ و با صفا بود به مدرسه تخصیص داد . وزیر همایون هفته ای یکی دوبار به مدرسه می آمد ، از شاگردان احوال پرسی ، و نقائص مدرسه را آن قدر که می توانست بر طرف می کرد . دیری نپائید که مدرسه رونق بسیار یافت و من با اجازه حاکم - شیخ محمد علی حکیم معروف به حکیم الهی را ۱ برای تدریس عربی از تهران به زنجان دعوت کردم و یک معلم خط هم آوردم .

پس از سه ماه چنانکه در چند مدرسه جدید تهران معمول بود از اولیای شاگردان دعوت کردم تا در حضور آنان از شاگردان امتحان بعمل آید ، نتیجه درخشان بود و وقتی مدعوین دیدند که شاگردان در مدت سه ماه خواندن و نوشتن آموخته اند در شکفت ماندند و از وزیر همایون که چنین مدرسه ای برای آنان تأسیس کرده بود تشکر کردند .

پس از برگزاری امتحان ، به اشاره وزیر همایون ، دو نفر پیش خدمت دو مجموعه بزرگه را که روی هر دو روپوش افتاده بود به مجلس آوردند و بر زمین نهادند . حاکم به دست خود روپوش از آنها برگرفت . در یکی از طبقها یک سرداری ترمه شمشه مرصع بود و چنه عبا . اعتضاد حضرت را که پیش خدمت مخصوصش بود پیش خواند و به او فرمان داد که آن سرداری را بر من ببوشانند . اندکی درنگ کردم گفت باید همین جا بیوشی . فرمان بردم . حاضران

۱ - محمد علی حکیم الهی از مردم فریدن اصفهان بود . در ده سالگی به شوق تحصیل علم به اصفهان و بروجرد رفت و مدتی در خدمت جهانگیر خان قشقایی تلمذ کرد . آنگاه به نجف رفت و در فقه و فلسفه و حکمت و ریاضی و ادبیات استاد شد . چهل سال از عمرش گذشته بود که به تهران آمد و بیشتر باقی مانده عمرش را در این شهر گذراند (وفات ۲۵ اسفند ۱۳۴۳) یکی از تألیفات بسیار ارزنده وی لطائف الحکم فی وظایف الامم است که به سال ۱۳۳۳ بطبع رسیده است .

مبارکیاد گفتند . به هریک از معلمان هم عباتی داد . در طبق دیگر چندین مجلد کتاب و چند قلمدان بود . کتابها و قلمدانها را به شاگردانی که بیش از دیگران در تحصیل دانش کوشیده بودند مرحمت فرمود و به یکی از شاگردان که عکس مظفرالدین شاه را کشیده بود ده اشرفی طلا داد . این مراسم تا ظهر به طول انجامید . پس از آن مدعوین و شاگردان برای صرف ناهار بر سر سفره نشستند . در یک اطاق بزرگه برای مدعوین یعنی اولیای شاگردان غذا چیده شده بود و در اطاق بزرگه دیگر برای شاگردان . در تمام مدتی که میهمانان غذایی خوردند وزیر همایون خودش بر پای ایستاده بود و به نوبت از این اطاق به اطاق دیگر می رفت و به خدمتگزاران دستور می داد ظرفهای خالی شده را با ظرفهای پر از جلو و خورش عوض کنند و شربت و میوه بیاورند .

پس از اینکه مدعوین و شاگردان از مدرسه رفتند و من به قصد بیرون رفتن از مدرسه پا بیرون نهادم اعتبار السلطنه نایب الحکومه مرصدا کرد و گفت : حضرت حاکم امر فرموده اند که از این به بعد ماهی پنج تومان بیشتر بشما حقوق بدهم ، تشکر کردم و رفتم .

بعد از مدتی خبر رسید که مظفرالدین شاه عازم سفر اروپاست و محمدعلی میرزا ولیعهد را احضار کرده تا در مدت مسافرت او در تهران بماند و نایب السلطنه باشد . دیری نپائید که خبر حرکت ولیعهد به زنجان رسید و چون زنجان بر سر راه بود وزیر همایون دستور داد شاگردان مدرسه را برای استقبال آماده کنیم . روز ورور محمدعلی میرزا ، همه معلمان و شاگردان را به پیشواز بردم . یکی از شاگردان خطابه ای جالب خواند و ولیعهد از عده شاگردان و درسهایی که می خواندند پرسشهایی کرد . اما چندان که توقع داشتیم اعتنا و تشویق نکرد . شب ماند و روز گرفت . پس از رفتنش من از بی اعتنائی ولیعهد به شاگردان با وزیر همایون صحبت بمیان آوردم . مرا دلداری داد و گفت بهنگام مراجعت به تبریز بی گمان جبران خواهد کرد .

بعد از اینکه مظفرالدین شاه از سفر برگشت و ولیعهد در راه مراجعت به تبریز به زنجان رسید باردگر به اشاره حاکم ، مثل بار پیش ، معلمان و شاگردان را به استقبال بردم . این دفعه نه اجازه خطابه خواندن داد و نه از شاگردان چیزی پرسید . صبح آمد و عصر رفت . عرض حال پیش حاکم کردم . به فورنامه ای نوشت و به پسرش داد تا آن را به ولیعهد برساند . چند نفر سر باز هم همراهش کرد . صبح روز بعد ، موقمی که شاگردان مشغول درس خواندن بودند ، اعتضاد حضرت ، بافراشی که مجموعه ای بر سر داشت به مدرسه آمد و گفت این انعامی است که ولیعهد داده است طاقه سال ماشماست و صد تومان پول نقره را بین معلمان تقسیم کنید .

من پس از تمام شدن درس ، شاگردان را به صف کردم و به هریک از آنان يك دوقرانی دادم بقیه پول را هم به نسبت حقوق بین معلمان تقسیم کردم .

انعام دادن ولیعهد به معلمان و شاگردان ، يك فایده بزرگه داشت و آن این بود که وقتی اهل زنجان از این خبر آگاه شدند مخالفان و بدگویان ناچار دست از مخالفت و بدگوئی برداشتند . بقیه دارد .